

اهل سنت و اهل بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث و تالیف سفید جمع کرد از انجمن کتابی است که تکمیل
 شرح غریب معراج سست است مجمع البحار نام که درین نزدیک زمان مطبوع شده و در سال دیگر است مختصر سمس معنی که در آن
 تصحیح اسناد رجالی گردونی تعرض به بیان احوال بغایت سفید و در خطب این کتب مع علی متقی بسیار نموده و در
 برصیت شیخ سیاهی بحیث امداد طبره راست میگرد و در وقت درس نیز جل کردن آن مشغول می بود تا دست نغز
 در کار باشد و در از البرع و اهل جمع کردن دیار بود و تصحیح کرد آخر هم بدست آنجماع در نشانی بشارت رسید
 شکر الله سعید و جزاه عن المسلمین خیر امیر سطور ترجمه وی علوه در یک کراسه نوشته در آنجا تحقیق قوم بوهره نموده
 در آثار انگرام می نویسد که او در شکست بود امیر میدوی که هم قوم او بود و در اقامت اسید محمد جو پوری میگردند مثل
 است و خود که بدست است که در تاریخ بدعت از پیشانی این خائفه تشویر دستار بر سر نه بند و چون اکبر پادشاه
 در شب و گجرات را تسخیر کرد و در قریه با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ بچید و فرمود
 باعث ترک دستار سیع رسید و نصرت زمین تین بر وفق اراده شایر و در معدلت من لازم است در آن سال
 حکایت گجرات بخان اعظم پیرزا عزیز کو که گفتن این یافت و با عانت خان اعظم اکثر سوم بدعت بر آن است شد اما
 عقرب بود و گجرات بر عبد العزیز خانان قرار گرفت و حکایت او خائفه بود و باز از کین جویتند شیخ دستار
 از سر کشاد و غم آگه کرد که ما جز را اسمع اکبری رسانند و تدارکی بجای آرند شیخ و سعید الدین علوی هر چند بطریق کلمات
 منع کرد و فرمود عالم نظرها سما جمالی و عدلی است فقط آنرا و احکام هر دم مرطبی است مستقیم بود من نیتا و درخت
 کوچ بدست جمعی از مخالفان در پی افتادند و ما بین او عین و سازگپور ریخته شهید ساختند انوش او را از او پیش
 برده در عقاب اسلاف او دفن ساختند کی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی کاکه مظهر بود و در علم و فضل
 و فصاحت و بلاغت اسیما فقاہت ممتاز عصری زلیست و سالها بر سندان قمارم محترم سر بلند می داشت در
 ششده بگذشت شیخ محمد طاهر با اتفاق جمود از قوم بوهره است و صدیقی میگویند اعتبار نسب از جانب ماور بود یا
 از جهت اعتقاد بود که چون شیخ خود را سعیدی میگویند او خود را صدیقی خواند و اسد اعلم
 شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبد الواب متقی بود او را در سلوک این راه رفتار می خاص بود عجائب
 حالتی و شگرت مهمتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل جوب و بقول هر چه بدست او می بود میاد خواه نظری
 و خواه رو پیداعلامتقدی نمی شد که حساب کند و بهار پسند
 شیخ عبد العزیز بن حسن ظاهر خلیفه میان قاضی خان است او را در تواضع و علم و صبر و رضایت تسلیم و شفقت

بر خلق و اعانت فقران نظیر نبود وی از اهل سماع است گویند در وقت رحلت هم بذوق و خلعت رفت و تمام بود
 برین آیت شد سبحان الذي بيده ملكوت كل شيء واليه ترجعون والشيخ عبدالحق دلبوی اورا دیده است
 می گفت هرگاه ما اورا ایم جوانی نظیر جمال شیخ می افتاد بی اختیار خلعت بگذاشت بهم میداد از بهت معنی شوق
 و غربت که در صورت او مشاهده می افتاد و قولها در جویند بود و همه را پدر کنسیم ال بدلی آورده و آنجا رفت
 میان شجره الدین سندوی صد و سی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین سندو بود عارف
 بود و صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احوال آباد از وی احیاء سیت
 واقع شد و بعد ازین قضیه از آنجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدینجه آمده و در مقام خوابه تطب
 کاکلی می بود در حرم الدین

شیخ نظام الدین انبیهی مرید شیخ سعید بن جویندی است که مرید مولانا الهدایه شایخ کافیه و برای است
 ساکت مجذوب بود و در حال مسج داشت و سکر و تنوین بر حال او غالب بود هر که بلازمست او رسیده البت چیز سه
 از باریه شراق باطن و کشف خاطر مشاهده نموده وی از سماع پیر میر کردی و مریدان را از تعلق بظاهر صوری شیخ
 نمودی و گفتی بزرگتر از چشم بندند و ریاضت نغز باید کنجگان چکنی گیر و اگر ریاضت فرمایند کنگ شکار کنند
 و در باب سماع فرمودی چرا در اختیارات باید اکتفا اگر تقلید کنند باید که تقلید اول و کلان تران کنند و با وجود آن گاه
 که حالتش در گرفتگی آتش در نماز و اوقات نماز می باشد

شیخ جلال قوی فریشتی صاحب ذوق و حالت و جذب بود در دعوت سالما الهی نیز فتوحی داشت شبها بر خود
 گریستی فریاد کردی و نغمه زدی و بر خود سوار شدی و در کوههای شکر گشتی بسیار سخن میسر بود در ۹۸۸
 از دنیا رفت رح

شیخ اسحق میرفانی بود از جانب عثمان بدلی افتاد سیاحت بسیار کرده در ریاضات شاکه کشیده اکثر اوقات
 ساکت بودی و سخن کم می کردی شیخ عبدالحق دلبوی میفرماید که بنده بلازمست او رسیده بود و طریقه التفات
 و عنایت را دیدی میگفتند من منتظر پسری هستم حق تعالی اورا برین کبر سن پسری عنایت کرد بعد از ولادت
 نقل نمود نزد رحلت غسل بر آورد و وظیفه قرآن خواند و بر چه در نماز بود بر کرد و در خلعت و جان سخن تسلیم نمود
 و این واقعه در شنبه روز و نود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مریاض و متعبه و ساکن عارف بود ذوق بسیار صحبت خوشگوار

داشت بجز این اورا بر آوازه بی درونی و شورش و گریه در میگذاشت که بیان آن از حد تقریر بیرون است باصل
از ورا انهر بود سالها در حجرینش انصاف بر این خست و مجاهده و عبادت گزینید و ششاد در دینی رحلت کرد
شاه و ابوالعینیت بخاری پسر حاجی عبدالوهاب بخاری ست سکری طایف و خالق غالب داشت در زمانیکه تحصیل
علم کردتی با طالب عثمان سبقت درس التماس کردی و اختصار نمودی که شما دانم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت
وقت نیست خداوند که چه حالت پیش آید بشرقی هر چه تا مشرب اکثر کتب متداوله عبور نمود بعد او را جذب پیشانی
و از هر کار با بازماندوی از بی انجام خاکسارست خادم را گفت از برای صاحب خود چه نفع خواهد گریست
بازی بگریه بجان روزی از روز دیگر رحلت نمود روح

شیخ علاء الدین مجذوب اورا شیخ علاء اول بلاول گویند در کشف حال و اطلاق ضمائر آتی بود هر کس که بخدمت
رسیده البتة چیزی درین باب از وی دیره برسد در دینی طلب علم کرد بعد از آنکه او را حالت جذب بدر گرفت در
اگره افتاد شیخ رزق الله شیخ عبدالحق دهلوی گفته یکبار می از جهت بعضی قرزن این کفایت بودند بر تدریس
در علم فقه و تفسیر قرآنی بنام قرآنی بنام یاسمی را از اسماواتی و در تلمیم در همین نزد پیش شیخ رفته بجزدی که مراد
فرمود قرآن عظیم از همه فاضلتر است فائز فی الما لبس من القرآن گویم خواندن فاتحه میان سنت و فرض صبح و چنان
از برای رد غائب اثر تمام دارد و بجز بر رسیده و بعد از شیخ مذکور در ششاد رحلت کرد

شیخ حسن ابوول دهلوی از اول فطرت مجذوب آمده و از اوضاع و اطوار این عالم خاف و فارغ افتاده بود
و ضعیف عجیب و حاجتی غریب داشت اکثر احوال سبب برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان با باشد امتشاک نکردی
گویا علوی کلی در زود از زود اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه المکمل انجیاست
حاضر است و آنحضرت صلی الله علیه و آله را وضو میکنند

شیخ عبد الله ابدالی دهلوی از قرابتیان شیخ عبدالحق دهلوی بود مجذوب صاحب حالت مستی بازاری با حق تعالی
رفتی ده و برهای پندی موافق حال گفته سه

در پاکستان عامه و درستی بسر زمان

رقصی چنین میان با زرم آرزوست

روزی بیمار بود اهل خانه او را دست بسلط کرده بر دهنر خانه نشاندند درون خانه باز آمدند همان محدودیدند که او
فنایب شد و اثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفته از مردم ذکرا و ذکر و هرهای او بسیار
شنیدم گفته وی اینجا کجا آمد گفته اکثر احوال اینجا می بود او بدلی کجا رفت روح

میان موگر در لاجورد بود از مجازیب وقت بود نفسی گیر او جذب قوی داشت معانی غمگینت و تقوی باطن
 رفتم حسن بود له بنا بر محبتی که با او داشت همراه بود روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ موگر در رسید چون
 نظری بر او بردم اقتدا گفت تو اینجا کجا آمده و ترا بر اینجا چه تعلق است همین گفتن بود و از شیخ حسن از اینجا که گفتن
 اصلا بجای ندید و بی توقفت گریخته بر پل آمد و قرار گرفت

بابا که بر مجذوب باسل از کاپی است سقایی میکرد و شیبانخانه ضعیفان میگشت و همواره آب میکرد آخر
 حالت جذب نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت اکساکردی و گاهی آنهم بدست
 پوشید لباس هر که را بعبی دین بی عیبان را لباس عریانه داد

شیخ دهلوی میگویی یا غنیار بخود کمتر راه سپرد و با علم دل را بی داشت و از وی خوارقی بسیار نقل میکنند
 لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات او است

او درین مجذوب در زمان اول بود مناسب نفس اکثر احوال در بازار بودی الا که قبر او بعد از آنجا است
 در هر جا که نشستی تا چند روز بر نخاستی و با خود در سخن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در
 اعراض بودی و گاهی دو تاره زدی و در دست و پا آهین پوشیدی و در وقت حکم و خطاب چندین گنجندایا
 یا خدایا برو خدایا بنشین بر که سخن کردی چنین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق است

بی بی فاطمه سالم از سخاات قانات عبادت بود گنج شکر گفت وی مردی است که او را بر صورت زنان
 آفریده اند و نظام اولیا گفته شیر ز میشه بیرون آید کسی پرسید که نیست یا داده فرزندان آدم را طاعت
 و تقوی باید خواند مرد باشد خواندن بعد فرموده و میتا بر سب حال بر چیزی گفتی این در صراع از او یاد آدم
 بهر عشق طلب کنی و هم جان خواهی هر دو طلبی دستگیر نشود

ذکر او در مخطوطات نظام اولیا بسیار است و در اخبار و اخبار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند
 و اندا علم بقیة الحال

شیخ سعید الدین جد بزرگ او آقا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بر پل آمد و بمقام
 عظمی رسید و بعد از وی بزمان قطب الدین و تعلق شاه با فرزندان سراج زمان خود بود و حکم المال و البنوت
 زینة الحیاة الدنیا با یکصد و یک تن از اولاد و احواد صلبی زیست میکرد در اندک مدتی جز یک پسر ملک
 سراج الدین همه رخت اقامت بهار القرار بردند و آقا نیز در سنه از دنیا بر رفت و از ملک پسر شد موسی

نام وی در قمرات عمده فیروز شاه بولایت ماوراءالنهر رفته باز در کاسیا میر تیمور بدلی آمد و از موسی پسران
شدند شیخ فیروز که از کلاهی شیخ دیوبندی و دانشمند و سپیدی بود در بهر آنکه در بعضی غزوات شهید شد پس از شیخ احمد
که جید عقیدتی شیخ عبدالحق محدث دهلوی است دائم امکان در ذوق دشوق و ریاضت و عبادت بود و شبها بیدار
گرای و گریه نوری و ابیات عاشقانه خواندی از جمله این ابیات میخوردست که در خاطر و الی شیخ اندوه گفته که در آن شب بخواند

بمهر شب رود روی را بره و مباحث است
همه کس بخواب است من بیدار نشسته
غرضی در ای امکان چه خیال غایبستان
بوس جان سلطان بدل گدا نشسته

و فاش در شده بود و شیخ سعید الدین و والد شیخ عبدالحق در آن هنگام مرگت ساله بود و فاضلان و فاضلات
او نیز بسیار است مشرب تو سید داشت و مراد شیخ امان یابی قبی بود وی گفته که از نوافل و استجابات و عزیمت که
روندگان این راه ابا شد اسلام است نیز عجز نیستی و حسرت و ندامت اگر قبول آفته و هم وی گفته حالت آن
بهر شاه و عزیز شاه شامی غریب و از آنکه جیرون نخل که از کس غریب تجلی امکان ننوی از کتوم عدم پادشاهت عم
و از راه قلبی غریب است از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثیل وجود با حکام و آثار ابیات که عبارت است از
صدر غریب تشبیه و تلمیح و درین باب تشبیه می بین است بصورت دمی کلین و می فرمود که شیخ امان بسیار گفتی
هو انسانی فی جفیف الذکر علی ما کان عند من الوجوه و الاطلاق تجزی و تبعض در آن ممکن نیست
اگر صدر جزای چراغ را از کس چراغ میفرودند در آن کس چراغ اعتدالی و تبعضی و تجزینی نبود همچنان وجود آتشی بود که
صدر جمیع اشیا است مثال خود در تردد و اطلاق خود است در هر وی گفته از آن میریت جمیع فیض آتشی و آتشی است
وجود واجب است که بر ماهیات انقسام یافته انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را می
غریب روشن میگرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند درون آن چراغ
نهند نور چراغ از آن سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بحالت خود است در آن انقسام و تبعض با مجال نیست همچنین
در اینجا وجود آتشی بر صورت اطلاق حقیقی خود باقی است و با وجود آن از روز نما و در بعضی ابیات تا بان است
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چقدر موافق است

شیخ عبدالحق دیوبندی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شهرت فضل و کمال
و سبب پندار است که احتیاج بیان ندارد و چه در مزمه اشتیاقش کوس همسانیان را نواخته و ظلمت
سید خاں بحر مناقبه نمایان اجمل و تفصیلاً پر و اختصار مختصر است که در زمره اهل علم حافظ قرآن

و علاج و اعلاقی قضاوی عمد خود بود و چنانکه مولفقات وی در نقد و ترجمه کتب حدیث بر آن گواه عادل مست و نکر آن
 منکر محسوس و جاہل تو در طائف اہل سلوک مشرب در و عشق را محض خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم
 ظاہرست مدت پنجاه و دو سال جمعیت ظاہر و باطن گمن یا فتنه تکمیل فرزند آن و طالبان بجا آورد و تشریح علوم
 سیما علم شریف حدیث پرداخته منجی که در دیار عجم صدی را از علماء و متقدمین دستاخرین دست نداده است و متنا
 و مستثنی گردیدند تا نینف او بیست و یکم جلد و بحسب شمار آیات با نصد هزار رسیده است در محرم ۱۲۵۰ متولد شد
 و در زندان با تمام آگهی و کثرت پیشانی بعالم قدس خراسید تاریخ و ولادت شیخ او نیاید است و محتاج رحلت فخر العالم
 او را محبتی وافر است بار سول خدا معلم و الفقی تمام است با شیخ عبدالقادر جیلانی و تعلقش کامل است با شیخ خود
 چنانکه از کتاب قبار الاخبار و جزآن که درین باب نوشته واضح میشود سکری در او طالع و همین نشأ محبت اعلی
 عشق با حدیث شده است او را بر ذریه کتب نیز یاد و شمار نوشته اش جوان شایخ که در بطور ظاہر شریعت است بلکه
 آنرا از وادی استعراق میتوان گفت ناظر غیر متناظر را پاره کار در امثال این کتب و نحو آن قیام ازین نیست
 که خدا را صفات و اوج ماکد را شیوه گیر و زبان از آرایش با گفتن و دل را از گمان بد نمودن حق بزرگان
 دین و اکار بر یقین یکا و دانسته در مشاغل این از متقدمین باشد در او متناظر شیخ روح از آن فیاضات که نسبت
 بحجاب شیخ محمد سرزندی مجید استانی داشته در آن نیز مجموع فرموده در کتب بی نام خواجہ امام زین العابدین علیہ السلام
 باقی باشد در سر با تخریر فرموده که درین ایام سفاس قیام بخند است میان شیخ احمد علی بن محمد تعالی از حدیث و دست
 و اصلا پرده بشریت و غشاوه و جہالت میان مانده و قطع نظر از رعایت برقیه و انصاف و حکم عقل که با این چنین
 عزیزان و بزرگان بر نیاید بود در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلب چیزی اقتدا که در زبان از تفسیر آفاق است
 سبحان الله یقلب القلوب و یبدل الاحوال شاید ظاہر میان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست در بچه
 متوال است انتمی و احمد مد علی ذلک محرم سطور را هر چه از فوائد ظاہر و باطن گمان کنند اکثر آن علوم و معارف
 در بدایت حال بطیفیل مطالعه تالیفات حضرت شیخ و تصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دہلوی و اولاد ایشان
 حاصل گشته و در نهایت کار کشود خاطر و فتح باب از مولفقات علامه ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصاً و از
 تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر و حافظ ابن الوزیری یانی و دیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر مستطانی و امام ابن القیم
 و شیخ الاسلام ابن تیمیہ حرانی دست بکم داد و در احمد و هنوز شورش در و نه او با الفاظ و عبارات شیخ دہلوی
 و حسن اراد و اشارات وی همچنان است که در انفاض الصدقین من بر کار خلیف الصدوق و شیخ نورالحق کلیندی و میر

و مقبول والد بزرگوار و وارث کمالات ظاهری و معنوی آن یگانه روزگار است صاحبقران شاهجهان پادشاه
 نزد توجه جانب دکن شیخ را قضا و مستقر اخلاقیه اگره تفویض فرمود مدتی بقضا آن مصر جامع پرداخت و حق
 این منصب از کف نو عیله باید تقدیم رسانید تصانیف فراوان دارد و چنانچه پدرش بجز ترجمه مشکوٰۃ دست احسان
 کشاده او نیز بجز ترجمه صحیح بخاری صلاهی فیض عام داده بود سال عمر یافت و در آن زمان بجوار رحمت آسود
 درین زندگی این ترجمه زیر قالب طبع است

شیخ احمد سمرندی قدوه و اختیار است و زبده مقررین برابر امام ربانی است و مجدد الف ثانی نسبتا و به نسبت
 و هشت واسطه بسید ناصر فاروق رضی الله عنه میرسد تولد وی در شهر و داده در کترب ایام از تحصیل علوم متناهی
 فراغ کرده اجازت سلاسل شش و قادر بود و سهروردیه و جز آن از والد ماجد خود حاصل نمود و بهوای حجاز محفل
 شوق بر بست چون بدلی رسید با حضرت خواجه باقی بالله قدس سره صحبت گیر افتاد و در طریق هدیه نقشبندی
 بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان بنمایند که آفتابی شود که بنام از در روشن گرد و اتمی ذات وی آیتی بود
 از آیات الهی و نعمتی بود از نعمتهای ربانی نزاعی که در میان صوفیه و علماء از هزار سال بود وی از میان برخواست
 و اختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشته میگوید الحمد لله الذي جعلني صلة بين البحرين
 اطلاع بر خواطر و کشف تمام ارادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کرامات وی که در کتب منقول شده بهجت
 میرسد یکی گفت عزم حج و ایم فرمود ترا در عرفات نمی بینم سالها رفت و هیچ رفتن پیشش نیامدی از بشارت ایشان
 این است که قد غفرت الله و انزل به السلام و انزل به السلام و انزل به السلام و انزل به السلام و انزل به السلام
 نام دارد و مرید مخدوم جهانیان جهان گشت بوده و از کلام اخلاق او بوده و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس آنور
 حال وی و شفقت بر خلق و مملکت و رعایت حقوق و سبقت در سلام و امنیت در کلام و طریق ایشان کتاب و
 سنت است و این یک فضیلت مقاوم هزار فضائل می تواند بود در آن زمان که کارخانه ارشاد طالبین ابابنای که هم سپرده
 خود از خلوت قدس و بزم انیس کمتری برآمده تا آنکه در آن ده مجرم سال هزار و سی و چهار بهر است اظهار جلالت خود
 کردند و بهر شصت و سه سال که موافق سنین عمر آنحضرت است معلم روز سه شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
 ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند و حمد الله تعالی اللهم انزلنا من ربك انما يكفيننا في الدنيا
 والاخرة

حاجی شریف زندنی وی خلیفه خواهر بود و چشمی است در ریافت و مجاهده و ترجمه قدسی است

و در می راسخ داشت و او را در کشت و کرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی و منور بجز بموتش نکست
 نیز الدین لقب با دست فقر و فاقد را دوست گرفت و با اهل دنیا کجایت نیک کرد و بخانه دین تمندی نبرد
 وی گفت اگر فقر ما را بفروشند من راضی ام بزرگی سلطان سخر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت
 هر بد و نیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند تا گاه فرمان رسید که او را امر زیدم که در فلان
 وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف بارادت پائے او بوسیده بوسه

شنیدم که در روز امیدیم بدان راه نیکان بخشد که بیم

در بیع سابل ذکر او کرده و گفته او را پرسیدند که چندین گریه و مغمزه از چیست فرمود هر بار که این آیت مراد
 می آید استملقت الحیون و الاشیاء الا لیعبدون و همیشه بی طاقت میگرددم که خداوند تعالی ما را بجهت
 عبادت آفریده است تا شب و روز او را پرستیم و ما بمرور روز مشغول مشویم انسی سال وفات او در نظر تایید
 امدت حیات وی صد و بیست سال نوشته اند و معاصر خواجه یوسف مدانی گفته و بقولی وفاتش در سنه
 بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی باب مزار او در دمشق نشان داده اند و در کتب سیر و تاریخ اولیا و شهدا
 در بلده قنوج نوشته اند و با تقیاس از سایر اقطاب می آید که مرقد و قبر وی در شهر قنوج بر کناره دره
 متصل بانب شمال واقع است اگر چه تشریف آوردن ایشان در هندوستان و رحلت نمودن در نجف مطلقاً از
 هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر و در بزرگان شهرت نام را بدانتی و مثل آن در عروه و مشی
 نقل از بحر الاسرار و معادن البرکات و زیاد کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان باصل کرده است و اعظم اتقی
 و بقولی قبر او در شام است و بقولی در قرینه ندکه زقربات تجارت است و اندر اعلم و ابجد در قنوج بر کناره
 جوی سیاه بجله کاغذیان قبری مبارک است آنرا قیر خواجه میگویند مشک نیست که بسی برکات و انوار وارده هر
 محزونی که انجام میرسد و می در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بخورد گرفته است می نشیند غم و الم رخت از سینه
 او بیرون می نهد و عجب جمعیت خاطر و رفع وحشت حاصل وقت زائر میگردد و هر سطر از زمان طفلی عادت
 داشت که هر چند با انجامیرفت و زیارت میکرد و علی کل حال وی مشایخ خواجه نشان هرونی است که بر طریقت

خواجه معین الدین امیری بود در محرم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیا قنوج است صاحب مرآة المبستین گوید وی مردی بزرگ بود و از مشایخ پاشنی
 تمام داشت محفوظات او بسیار نازک و نیشد افکاره سالک را الهیة مضافه آن می باید و بران عمل می نماید

قاضی عبدالعزیز که بعد از وی شیخ فرخوری بگرامی سزا مقتدا می وقت بود و حاکم شرع شهر خود مرید اوست
 روزی در مسیفت که شیخ قاسم در آمد و بجانب او گرم گرم نگاه کرد و گفت سبحان الله چراغ مست و روشن
 و خنبله دار و کسی نیست که حرکت و رفتار روشن گردان برت بگوش قاضی رسید و در دم ترک قضا کرد و بجنبش
 افتاد و بدرجه کمال رسید مزار شیخ قاسم در قنوج مست این بلده در زمان پاستان چنانکه ابو الفضل در این کبری
 گفته دار الملک هندوستان بود ترجمه این شهر بر وجه تفصیل در خطیره القدرس در ریاض المتراض نوشته این تاریخ ایما
 و منجلی عمارت این بلده روضه شیخ کبیر است معروفت بیالایه که از اهل عبادت و زهد و فقر بود تاریخ بنامی آن
 شنیده است و تاریخ مسجد واقع در حاطه آن شنیده است و تاریخ بنا را باب آن که محمود خان بن شیخ فغان ترین کرده
 شنیده است و این در زمان عالمگیر بادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان فقط پنجمه است و روضه دوم را نواب در خان
 بود در ایخان انغان غوری خیل بنیاد نهاد و در عهد شاه جهان بادشاه در شنیده تعمیر کرده تاریخ و قات شیخ کبیر
 بن شیخ قاسم قادری شنیده است و تاریخ و قات قادری شاه بن شیخ کبیر شنیده گنبد دیگر است که در آن شیخ محمود
 بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان اورنگ زیب بوده و قات سدهی در شنیده است و تعمیر روضه در شنیده تعمیر
 مسجد خود این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کار خروستی خلیفه اوست در شنیده بعد عالمگیر شده دیگر مسجد
 جامع این بلده است که در زمان ابوالمظفر سلطان ابدازم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش شنیده بود در این محل بنام
 کلان بود آنرا شکسته و سنگهای او را در دیگر دانیده این مسجد ساخته اند دیگر مسجدی در اعلی اصغر قنوجی است سال بنامی
 آن ازین مصراع می بر آید بحسب باسهم ربك في بيته العظيم و دیگر روضه سید بلال الثالث است که از
 اجداد نوحه بطور باشد این روضه را بهری خان فتح جنگ در شنیده عمارت نموده و این بهری خان معاصره سلطان حسین
 بن سلطان ابراهیم شرقی بود و در بنیاد و روضه دیگر و یک مسجد آخر است که آن نیز بنا کرده اوست و در این اسلانت
 این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش اصحاب این مساجد و یدنی است نه شنیدنی کم عمارتی باین حسن و جمال

مدین رحیمال و اجبال خواهد بود

صد هزاران صورتانند قالی حسن و جمال
 رعیتند اما از قوم مطبوع ترکم رعیتند

و دیگر روضه مخدوم انبی جمشید را بگری مست و بنامی آن در شنیده بوده دیگر مزار شاه فتح اوست و سال عمارت
 آن شنیده هم نیست و برابر اب این همه عمارت کتبه های نظم و شعر مشتمل برین سنوالت در قوم است و قصد آلودی
 این بلده و کنگلی آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال بود و شنیدان با اقبالی شاهان

سر ابا جمال طایف از حد تقریر و تحریر است درین نزدیکی هندوئی در خیال خود تا بنحی از برای این شهر نوشته و نگاشته
 قنوج نام آن نهاده اما چون هندوست و اطلاعی بر اجریات جز تقویم پاریه کیشداران خود ندارد و بسیاری از احوال
 و حکایات این خصصه اما مقالات و حالات اسلامیان که در خود نوشته بود از وی باقی مانده و الله اکبر من قبل و
 صحت بعد از

میرزا سید محمد قنوجی در زبیرة العالیین که تا این سید محمد بن محمد اعلیٰ بگاری است در وقایع سندهادی و تاریخ و الف
 فاشته که درین سال نیز در آن قنوجی که علامه آنرا در حد فیر و از عشریه مساوات رسولدار بود و در کتاب
 و آثاره جنگامی و بلاغی گرم میداشتند چشم از مسطوره نسوخته حیات پر شده زنده نقل است که هرگاه او رنگ زیب عالمگیر باو نشاء
 پر خور مساوی قرآن شایع میان را به سبب بعضی بدعتها و رسوم کفره که از آن کفره سر نیز در او منع شد که در محبوس داشت
 خود زین باورنگ خلافت شده در آن هشت سال که شاه مقید مانده سواست تنهایی در آن حبس ایشان بود و بعد
 وفات گنبدی عالی بر سر قبر شریفش بنا کرده اند فقیر کمترین بار با زین است این بزرگ کرده است رحمة الله علیه انتهی
 گویم این گنبد با حافظه روضه هنوز موجود است و بجا مقام پنهان است

علاء علی احمد مغربین شیخ عبد الصمد قنوجی بگری کرمانی روح وی از اولاد شیخ عماد الدین کرمانی صاحب فتاوی عمادیه
 از مشاهیر علماء دین گنبد خاکدان بوده در دانشنا سواد شده و تفسیر اوائل کتب عربیه بخدمت میر سید محمد قنوجی نمود
 و متوسطات و مطولات را بجا تدریس سید عصمت سده سهار پوری تکمیل رسانید و از ملا محمد زمان کاکوروی
 قاضی فرائخ خوانند در دانشنا با نزد هم بیج الاول بر عمته حتی پیوست جامع بود میان علم شریعت و طریقت در علم
 سلوک و تصرف کتابها دار و هم در شروهم در نظم و تفسیری نوشته بنایت متین و مختصر و امش ثواب التزیل است
 از مولفات وی است اللطائف العذیه فی المعارف الا الهیه از راه اهل «الذی خلقکم و ما تعلمون
 حاکم النیب و الذی هاد فتنای عما یشکرک ان ال قوله و علی الله و احیایه الذین علی قلبه قاصوا و اشرحق
 حادوا و قالوا ربنا الله ثم استقاموا» درین کتاب مسائل فصولی با در دست و کتاب قوت داده و تحقیقات نام آورده اگر کتاب
 تبصرة المذابح است در علم سلوک و در آن استفادات خود را از شیخ میر محمد کاکوروی جمع نموده و مسائل تصوف را انتخاب فرموده و در
 قصیده طولانی است درین مشربیه فانی و آرزای تصفیه الهیمنیه فی الزمعة الهدیة نام کرده است مثل بر کینه شتاب و بیخ بستان
 و خود بیان شایسته سیر از ادب بگاری هم در کتابها اگر امیر تر میزد نوشته اند عالم بالادست و عامل فدا پرست بود و در بیان
 و وی هر روز در سلوک الطائف سده فرائخ خوانند و از شیخ میر محمد سعیت کرد و در معینات کشید و اجازت ارشاد

گرفت و قنوج مراجعت نمود و تا نفس و اسعین پا در دامن عزت پیچید و مدت شصت سال در گفت و گفتی کثیر در
حوزه درس او بندهای فضیلت رسیدند پیش مسجد خود زیر صدف دفون است این مصراع تاریخ وفات او است
شدنمان آفتاب صبح علوم و با بکمال ایشان از اهل علم درین بلده بسیار بوده اند این مختصر تذکره بگفتار
بر نمی آید قدری تامل بر اینها در اینجکه علوم نوشته شده فارسی

خواججه محمد بن عبدالرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود معلوم و معارف آراسته و بفضیلت یازده
حرمین شریفین پیراسته او را کتابی است در سلوک به عبارت عربی مسمی بهدایة السالکین الی صراط رب العالمین
که باشاره رویا نوشته و توقیفش بنام شاهزاده شاه عالم بهار کرده طرز او درین کتاب طرز ابو طالب کی در
قوت القلوب در روش امام غزالی در احیاء العلوم است رح

فخاضی عالم القنوجی که چند روز در تصوف الناظرین نوشته همدین سال یعنی ستمه عشر و نوات و الف قاضی
بقضا و التبی و دلایع ایجهان قاضی نمود قاضی از اولاد مخدوم حمید را بگیر می روح اندر و دست در وطن خود بر
سنة قضاء موروثان نوشته بافاده طلبه علم می پرداخت تا درین سال وفات یافت انفس را از کچند و بر بگیر
محل قنوج برده در جوار مرقد شریف مخدوم مدفون ساخته اندی و درین کتاب ذکر بندگی میان خلق قنوج جمع کرده
و در وقایع نوشته که همدین سال شرح یعنی قنوجی که از اکابر شرف و مرد خیر و معتبر بود وفات یافت اندی

مواویا عمید الباسط بن ستم علی بن ملا علی صخر قنوجی قدس سیم در عهد خود یادگار مسلمانان نامدار و مرجع
علم در ایار و مصر بود در وقت لا منوله شد و پیش پر خود بهر تبکمال و اکمال رسید و تا آخر عمر در گفتار از تلامذ
وی کم کسی باشد که در اثران سبب آورده نیست و الدما به فقیر و مفتی ولی اند فرخ آبادی مولف تفسیر عظیم بحجاب
از شاگردان او بود وی صاحب تالیفات نافه است در هر فن از فنون در سید چه معقول و چه منقول و با این همه

ساکس بود در عهد احمد شاه مالک پیش مسجد خود زیر صدف بعلوی پرورد خود آسوده است حج فقیه سیر کتابخانه او
کرد و عجب صحبت و تفادار و والد ما به پیش علامه وقت بود در شکله بخلق درس ملا نظام الدین لکنوی تکمیل علوم
کرد و بجای پدر بر سنده تعلیم و درین شست از تالیفات او است تفسیر صغیر و شرح سنار در اصول فقه و با بکمال این
فنا درین بلده خاندان علم آمده کن امر در ایران است مهم اند تعالی

شاه حبیب قنوجی مولی علم ظاهر و باطن بود همواره بلوازم ریاضت و درس علوم می پرداخت و ایام طلب علم بطاقت کتابخانه
باب نیر سید عازمی در خارج دلی است شریفی حضرت علم از خرابه و کشتایش در علم و خیر است که چون پیدا شد ابواب علوم در وقت گشت

و بر سندی در این رشته عالمی را تکمیل علوم ظاهر و باطن کاسیاب ساخت مرید شاه عبدالعلیم از آبادی است و او
 مرید شاه محمد صادق و او مرید شیخ ابوسعید از احفاد امجاد شیخ عبدالقدوس گنگوهری است قبرش در قنوج است
 الموت جسروصل العجیب الی المولی العجیب تاریخ وفات اوست انتمی خانقاه و مسجد پنجه و مقبره فوج داد
 در محله جو منان محرم مطهر مکرر زیارت مزارش مستعد گشته معاصر ملا علی احمد بود در رشته اپنا که گذشت از
 دنیا گشته رحمة الله تعالی از مولفات اوست مناقب الاولیا بر طریق نفحات جامی و انیس العارفين در تصنیف
 و فاضله در علم فقه و روضه النبی در شاکل نبوی و جز آن سائیه تالیفش در عرفی و فارسی بسیار خوب است و بر نما
 مرغوب کتاب مناقب الاولیا را بر ذکر امام مهدی موعود و حضرت عیسی علیه السلام مرقوم نموده و در آخر آن نوشته
 که شیخ حماد گفت حق تعالی مراد شاه بوده بخود که مریدان سلسله قادریه تا قیامت بی تو بنمیرند و فائز ایشان
 بنمیر باشد و قول شیخ فرید گنج شکار بناوی است بر آنکه بر تنوسان قانون اده فریدیه آتش دوزخ حرام است و این
 فقیر ازین هر دو خانواده بهره مند گشته زهی کرامت و خوی سعادت در میان خانواده قادریه را که پیری چنین فرستند
 که سایر اولیا زیر قدم او نیند و پیغمبری چنان یافتند که جمله انبیاء زیر لوای اوین انتمی گویم شاید مراد این مریدان
 کسانی اند که بر طریق شیخ از دنیا بگذرند و در مجازات کسی بدین حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کله توحمید
 چیزی نیست و شرح شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحرمت ناری قطعیت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال خاق
 معلوم نیست تا بطول ای حکم تار و ز قیامت چه رسد و اما اعظم در قنا الله تعالی و سایر المومنین حسن الخاتمة
 و البعد عن النار الحاطه بجاه عربض البجاه سیدنا و مولانا محمد و اله و صحبه و اولیاء ائمه اجمعین
 قاضی محمد شاد رسیده است از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیا است زبده علماء دیندار
 و عمده اتقیا روزگار بود در هفت ساسکه قرآن کریم از بر گرفت و در شانزده ساسکه از تحصیل
 علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سیصد و پنجاه کتاب بطلع در آورد اول دست بیست شاه محمد پیرستانی
 داد و بعد وفات وی بجناب میرزا نظیر جانجان پیوست و کسب کمالات کرد و بر زبان ایشان جم انتب بعلوم
 گردید شاه عبدالعزیز دهلوی ایشانرا بقتب بهیمنی وقت یاد میکردند ایشان مدد العمر در اخذ فیوض باطنی فایده
 علوم ظاهر و فصل خصومات و افتخای قناری و حل مضلات و تحریر و وفات در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
 مصروفت یافته و چندین کتب در سائل نافع در علوم دین تصنیف نمودند و اسوله بسیار را بکاتبی جواب دادند
 مجموع مولفات شریفه متجاوز از هشتاد نام است از هفتاد و پنج بر حمت حق پیوسته گردید فقه کرمونی جنت النعم

موافق رسم قرآن باسقاط افعال تاریخ رحلت مستحق جزاه اند خیر انفعنا بعلومه

خواجده شیخ باقری پادشاه قاضی عبدالسلام در کابل در عهد در ششده یا شصده متولد شد صاحب فضل و علم و صفا بودی از شرفی آن سداقی فلامینی آکادمی که بنیاد بیسی بود و در کتابها از مولانا خواجگی مجاز گشته و فرموده است

سینکده ششم ز غم آسوده که تا گنگه نکین
ناله آتش سبب گنجایی سر راهیم گرفت

و در کتابهای کتب از دوستان هند این بیت نوشته است

من از خویا محبت نشان می دیم
که استخوان عزیزان بساطل افتاده است

مولانا خواجگی در چند روز خلافت و اجازت کاظم داده نصرت هندوستان کردند و فرمودند که ایران نماندند
که کار این جوان را تمام کرده زود ما از ستان بزمین زود که نزد ما بیج از آن خود نموده لاجرم هر که بنام آن چنین بود

مشک بشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارتی که پادشاه امیر بود

چون همد رسیدن سالی در لاهور ماندند علماء انجاشیفت او شد ندیپ بنی آرنه و در قضا فیروزی که سر شرفی است
بنایت دکشا مشرف بر در یاد سجده که انجاست تا از شمال ازین ارمال بجای دیگر انتقال نفرمودند مناسب
زبده المقامات کرامات و کمالات و کلمات ایشان جمع کرده بهر میل ساکنی اندر گویان در ششده هجرت می آسودند
محمد الع ثانی خلیفه حضرت ایشان مستوح

شیخ محیب الداد آبادی مریشیخ ابوسعید بن خورگنگوی مست قریب است سال در آباد بزهاده ارشاد
جالس بود جهانی را بحسن تربیت خود بهدایت رسانید از قائلان وحدت وجود است و درین باب سال نوشته
و بر سر آن نقش بر ناسته در ششده بعالم آخرت شرافت شاه عبدالعزیز دهلوی هم در جواب استثنای نوشته اند
که هر گاه مذموب او که ظاهرش قدم در وادی الحاد میزد و شیوع تمام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سهرندی را
بر روی کار آورد و در علوم غریب ایرایشان العاظمه و دانستی

خواجده میرور و بن خواجده ناصر دهلوی حموی از احفاد خواجده بهاء الدین نقشبند قدس الداد اسرار مهمت سبل
بحر محیط حقائق بر سعید و سلطان اقلیم و قائلان تقریر و تجرید بود در تصوف رسائل بسیار بزبان معرفت مطربقت
دارد در یکی موفقات خود را محمدی فغانس و اول الحمین می نماید تا که در و آه سرد و در دول و شرح محفل و جز آن
از رسائل و مسائل از وی یادگار است اقرار مسئله وحدت وجود را بی ادبی میفرماید و سئوال وحدت شعور را تقریر
ملوی نشان میدهد هر جا دم اتباع سنت زده و دامن خلوص محبت گرفته سنگ برعات مست و قانع صلا است

آسان اگر ہزار چینی زندہ مشکل ہے کہ چھین سانس کمالی پہنچے اور ہر ذریعہ در و زور سے پہنچے کہ مستطاب شدہ ہو بہت
 و چہا مہ صغر یوم بمبہ لیسۃ انتقال فرمود و والد بزرگوار اور امیر المومنین القاسم علیہ السلام سے نسبت عند نسب تخلص سکیرہ در شہادۃ
 متولید شدہ و ارشاد علم امامین و علی ما روہ تاریخ است و در شہادۃ بمشہد است و شہادۃ سالیگی انجمنانی شدہ قریشیہ ہر دوم
 شعبان ما روہ تاریخ وفات است لہذا عند نسب عجیب نشو جانہ ہر علم و فرج است کہ از زبان حکایات جلوہ افروز
 کائنات گشتہ این ہر دو پروردگار پروردگار و حیدر و معصوم و بودند و کمالات صورتی و معنوی با یکجا نزد وجود
 و اہمیت است از وصل خواجہ سید و ما روہ تاریخ وفات شریف مترجم است و شہادت بر شہادۃ سال ہر دو ہر دو
 یعنی لفظہ مبارک آمد موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیاہ المدد بیاہ و جعل جتہ الفردوس شواہ ترجمہ اشش
 شرح انجمن اشارہ رائقہ و رباعیات فائزہ نوشتہ ایم این چند بیت از بیت العادل مبارک است

بیسر کوئی تو ام کیا رہی بیدگر است	ابر تادہ اندک زین مقدار بیا بیدگر است
فی روانی راست می آید جان ہمہ میرود	و در بہ حال من بیا رہی بیدگر است
آئین دیدہ تحقیق وہ ہر یک مقلد را	چو عینک تا بگی ہر سو چشم بگردان بیند
تیک تعافل از آشفہ تا ناسن مکن	مژدہ بہر زین و این ز تہمت بزدان کن
بسیج کار کتب فراغت سے آید	ز جمع خاطر خود نسخہ فرا حسد کن
جراتی بدلت گر رسیدہ ستاورد	تو از گداختن خویش فکر ہمہ رسم کن

رباعی

برہستی خود نہ اعتماد سے میکن	سے بہر کسے قصد فشارتی میکن
چند سے اگر ت زمانہ ایجاد دارد	خاسکے شو و انتظار باد سے میکن

محرر سطور رباعیات واردات ایشان از مجموعہ دیگر از رباعیات اعلام اکابر کیا فرما ہے اور دو دانش
 انعم البارد للصادق والوار و نہاد

شاہ عبدالعزیز نوری قدس سرہ ولادت دی تقریباً اور او اخر عشرہ ثانیہ از ماہ ثانیہ عشر ہجرت بود جسے
 بزرگ بود جامع میان علم حدیث نبوی و علم سلوک سنی و در آثار حق بر خلق از دست اہل بدعت در وطن جفا
 کشیدہ تا آنکہ میگویند کہ ریش او را تراشیدہ از کابل بر کردند در قریب پشاور و در موضع فیروزین و امر تبرہ
 می برد و شہدای داشتند بجاوت و ریاضت و اشاعت علوم حدیث و تہذیب مذہب اور اشانی بزرگ بود

درین باب که نشیر آن از اهل علم و جاهل معلوم نیست آنمحرر سطور تب مدواشت را در وجود علوی می و کبر سن من صغیر
 العمر و الرشد را با الفاظ عام در مکاتیب یاد میفرمود گاهی باستان خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد
 و خود را مانند عبدالعزیز می نامید و می نوشت که گویا او داشت بر کعبه بت دوی رسیده از خلق رسیده و بتحاق رسیده
 نماز در پیش او رنگ حضور را گری آید و می نوشت که مولانا محمد رسول الله که غالباً در فقه سنت و اصول حدیث مست در بلاد
 خراسان و افغانستان و در ایالتان و آن نواح و در بلاد ترویج تبلیغ نمیشد آن بود از آلات اذاعت سنت و جاویه
 بود از جوامع اذاعت سنت و امانت حدیث در اصول و فروع حاشیات بر طریقه سلامت صحاح داشت تقلید است
 نماز سب و در مجال را شکر در حصن حصین درین زمین و شرح متین می نگاشت چرخ اگر هزار چرخ زنده مشکل که چنین است
 جامع کمالات بر روی ظهور آید و هم حدیث بود و هم حدیث روای پای صادر تو حسنه دیده و میثقات صحیح آورده
 در حق این پایه خدای تعالی مشاهد کرده و خواستش بنحیر آن پروانه میفرماید فلانی را در مریای تیز رفتاری
 سوار است و تاج زرین بر سر دارد که نور آید چشم نظاره را شیره میسازد تا آنکه فریب امانت رسیده بگذرود
 بر عرش عظیم شتافته و ترویج عجیب گرفته فرمود این که است از اشاعت علم سنت است که درین باب چند تبلیغ نمود
 و اصول و فروع ملت است اما باید و فوق حدیث خیر امان بر اقطار اهل از علم و ششم مانده انقیاد از تبلیغ یک
 شیخ اسید وار میاد و در راه گمش بر آواز عفو و عافیت در غفرت و انوار از آنجا که در راه است
 از صحاح کبری از اجزای نبوت و میثقات اخراست بر او از روی او بین از این باب کتب میفرماید
 شد و اصل رحمت حق شده و دل فراق بر دل اهل اتباع استخیدان سنت است که است تبلیغ اهل خیران
 تا بیخ وفات است که اولوی محمد می کشمیری در خطبه نظم بر آورده اند و قاضی از آنجا که در بی مرتبه آورد تا نام

عربی میسر رسیده محمد الله تعالی و ایانا

خواججه عمار الدین بگرامی از مریدان خواججه قطب الدین نجفیه کلبی است او از قده اولیا بگرام است و صاحب
 ولایت است این مقام صاحب مرآت العبادین میسازد که در آنجا کس را امری در خلیفه نگار است و خود را پنهان میداشت
 از تقدیر است چون درین بگرام و قنوج در زبانی نگاشت است با اسباب غلبه علی از بگرام قنوج و سنت است
 و سید مخدومه شاهی آمد سلطان شمس الدین شمس الدین در مقام عقاد و اولیا بود در وقت از علم بهاسنه
 بعالم در خانم پیوست سزا فاعلی الاغوار زبانه بگرام و سعاد و کبار است میر عبدالعزیز بگرامی در شوی امواج خیال

در مع فقر ابدی خود می طر از دست

از فرقه طالبان موسی	ز گنجی بزم دست او سلی
و حدت نگهان کثرت آثار	از باره نغز غیر سرشار
اطوار وجود دیده گیرنگ	حیرت بنگاه کرد و هم سنگ
مینا شکنان بزم سبسته	مربوشش شراب حق پرستی
دل کرده ز بهر یار خود فرین	الرحمن استوی علی العرش
علی ساخته و ادنی شریعت	جا کرده بنسبت حق حقیقت
و اگر به نظر بحسن جا بود	از دیده سحرده سالی توحید
سرگرم طواف کعبه دل	قربانے نفس کرده بسمل

و با این در مقام خستادم کلام در این شعر آید از ابراهیم غزالی شاعر مشهور عرب مناسب اقتاد است
سقی ذوالقعدة تهاد الدین علی صغری

سید محمد صغری از اهل اعلیٰ شریف سادات حسینی واسطی بگرامی است نسبش پیچیده واسطه بزرگه زید
شعبه با نام زید بن علی بن موسی زید و از خاندان قطب است و قاضی کرام گفته وی در اعلیٰ کلمه بین واحیاء
سنت و احکام است که در این کتاب درج شده بگرامی را فتح کرد و در این شهر از ایام انجمن که سری نامش است
بکشت و نامش بود و در این شهر کاشی است و شورا در این شهر است و در این شهر اسلام سالت تاریخ این
فتح لغز خرد و با فدا اندوی در شرف بکرم سلطان شمس الدین الملتیش قلعی حکم نشین انجمن بر تل بلندی در وسط شهر
بنام او کتابچه چینی است معانی البلاذری العباد ذوالامان کاهل الايمان و ارباب ملک سلیمان
از آثار و پندار اهل نظر است که در این کتابچه ابو الطاهر یلمش السلطان الناصر امیر المومنین ایدام تکلم

سید صغری سید و یکسال ایام زنگانی میر آورد و در شرفه بعالم قدس خراسید

حاجت خطه محمود قرآن خوان از بزرگان قدیم و قافل سالاران مراطه ستقیم بود شیخ عبد الصمد در کتاب اخبار الاصبغیه
نوشته از آن روز که او بر و مانیا پیوسته است هر شب جمعه نکته نوشتن خدا شناس از مرقده نور او و از قرآن
خواندن میشوند و من زبان آن حق گوین که خود گوش پویش شونده اند نوشته ام انستی در موضع تبلیغ بود که

شمالی بگرامی است آسوده است

سید اسماعیل بگرامی اجل زمان و اکمل دران بود عالم عامل درویش کامل بهفت نوبت سنا کسب حج بجا آورد

دور میرزا رسول اقامت گزید و تشریح کرده او را در بهم رسا میداند کمال نسل او هم در مدینه منوره است و هم در
بگرام زمانه او شده است

سید محمود و اکبر در علم و عمل و تصفیه ظاهر و باطن عدیل نداشتند طلب علم در وطنی کردند و عازم حجاز فیض طرازش
و بادامی حج و عمره و زیارت نبویه ذخیره سعادت اندوخت و چراغ هدایت در عیار سوی اتباع شریعت حقه پیروز گشت
مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری است که در مند و میماند چندی و در قنوج اقامت و در زیاده آخر بگرام
عود نموده از یواکلی اختیار کرده و ابواب اختیار و خلق بسد و ساخت و عمری در ازیانفت و بی و در آنکه آملی از
زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از وحشت گناه امکان بکنند
قدم از نرسختید این وصیت بعضی از فرزندان بجز خود نوشته اند یعنی *عليك بتعمير القلوب وتنفيس الكرب*
فان الله سبحانه عند المنكره قلوبهم و عليك بحفظ النسبه مع المحافظة على الكتاب السنة و عند
ربك كانك راه و لا تقصد في الاولى والاخره الا اياه حسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير
وی در علم اسما و تکسیر بنی نظیر بود و جانور رانمی آرزو و این نه تمسب ابدال است و در حدیث آمده عن اتبع الصيد
غفل و در تریب مشکه گفته این تنبیه است کسر را که عادت کرده بدان و منسک است در ان بنی غیبت تحصیل قوت
حلال و الا بعضی استجاب مید کرده اند و بنی شبیه و شک حلال است و لکن شاعر سینه گفته است

بشرع اگر چه حلال است از مروت نیست
بالک صید که او نیز چون تو جانور است

و گفته اند که آنحضرت صلوات الله علیه نفس نفیس خود صید کرده و کسی را منع هم از ان نموده انتمی گویم در حدیث دیگر آمده
اتقوا هذه الحماز فان لها خورا و خورا و خورا انهم مراد آنست که شاید در قبیح حیوانات مساوت قلب می آرد
و رحمت را از دل می برد و در زیستان نوشته شخصی را که از جانور آرزو ان کتاب داشت پرسیدند که سبب است
گفت خدا طلبا از اهل دنیا خوانند و دل را که بیه حقیقی گویند پس آنچه بر محرم کعبه آب و گل حرام است بر محرم کعبه دل

بطریق اولی روایت است

شنیده ام که بقتاب گوشت است گفته
در ان زمان که سرش با تیغ نیز برید
سزای هر نفس و فاری که خورد و ام این است
کسی که پهلوی چربم خورد چه خواهد دید
عالمگیر پادشاه در نصیحت فرزند نوشته مکار کار یکبار ان است آدمی اگر با مور عقبی توانست پر دشت ساختگی
کار پایی دنیا چه بد است که الی ایام مریت الاخره انتمی غرض که صید بضرورت قوت حلال میان است و بنی مروت

ہر کہ ہمیشہ در پی حمید رود و شکار کند از جہت لہو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از جہت
الترام باوید و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آوردہ بند و عاجز عفا الذم عنہ باین نسبت
کہ جز قرآنی جانوری را شکار یا زنج کرده باشد و نماز بخندست

میازا میوسے کہ دانکش است کہ جان دار و جان شیرین خوش است

لا یحیط بنا کسر سلیمان و جنودہ و ہمو لا یشعرون اشعار میکنند بانکہ عظیم عمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکہ
در غفلت بوجو آید تا بگیر حیوانات بزرگ پیشہ چه رسد و اللہ اعلم

سید بدیع بگرا می باز کا بردین و ہذا راہ یقین است در گلزار ابرار نام او غنا گرفتہ و نوشتہ کہ شیخ محمد ابن
صوفی سہ زدی ارادت بخدمت سید بدیع مذکور داشت از گروہ ترین است عاشق نشیبت بلا شرت موختہ دل
حسن پرست فراخ مشرب ہمدرد جوئی بلند است ستودہ و غوی گوشہ نشین گذشتگی پرور تیار گداز آرزو و شوقین است
دوست کشف خدیو بود بد و مراقبہ شب بھج آورد می و از مردم ذین للناس حب الشہوات مستثنی بود
تیرا لکن چچکا نظر از بر رنگ آمیزی ایسا طر و رنگاراز جبار نفی و دل بر سینا می بچگامہ و ہر فریب خوردے بکند
بذیون ترین خوش و پوشش و دواعی گرسنگی بود لاسای بر ہنگلی بکشادہ پیشانی فرمودی در سال ۱۰۱۰ ہجری
بناک سپردہ باصلی موطن باز گشت

سید محمد ظاہر از اولاد سید بدیع است عالی نسب و الا نسب بود در کمال طہارت طہینت و تقدس گوہر است
پاس شریعت بدرجہ اتم داشت بعد از کسب علوم سعی در ارج سلوک طی کرد و پاییدہ رفیع ولایت برآمد بقدرت ایمان
کیمونہ بعد ایشان در آتش سوزان تادیری گزاشتند ذرہ سوختہ شد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم است
در نشہ رو بہ البقا آورد و در بیست سال سید فوج بن سید محمود اکبر کہ ذکر شد گذشتہ است ایکریر فلین
فیہ صراف سنۃ الاخصین عاماً امین این سال است انا برای سید فوج لطفی در گیدار کہ در بارہ و نوح
علیہ السلام نازل گشتہ

سید عبدالواحد از نسل سید ماہر و ابن سید بدیع است قطب فلک ولایت و مرکز دائرہ ہدایت بود صاحب
آیات ظاہرہ و کرامات باہرہ است مرید شیخ صفی الدین سانی پوری است و خلافت از محمد دم شیخ حسین سکندری
دارد چنانکہ خود در سنابل گفتہ شیخ عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ اورا بسیار ستودہ و گفتہ در توفیق توطن
میداشت شرحی بر تہذیب الارواح نوشتہ محققانہ و در اصطلاحات صوفیہ رسائل دارد و طبع نظم بند و سیر

علامه الدوله بن میرزا محمد علی قزوینی در فحاشی المآثر آورده که میرزا کاظم سادات قنوج مست و خالی از تشان فقر
 و درویشی نیست و سابقا شهر خوب دارد و شیخ محمد غوثی منندی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید
 ابراهیم قنوجی خداوند جا پاره و مشاهد صاحب صحت حال و فصاحت مقال است انتهی و قنوجی گفتن او با نخب است
 که وی در قنوج که خدا شده چندی در آن شهر اقامت داشت شاه غلامحسینی در باره او در خواب دید که آنحضرت
 صلعم با او لب تهنیم شیرین کرده حرفها میزنند و التفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف
 شیخ نظام نام داشت دختر مغلی را تعلیم میکرد و دختر در غایت جمال بود جوانی را نظریه جمال او افتاد شیفته شد و حال
 امرادی و در روزی خود شیخ نظام با زود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیامن او را تعلیم میکنم تو آنجا بشین
 و میگریزین با جماعتی گذشت روزی آن جوان در دهنش شیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قنوج آب
 بمن در شیخ نظام دختر را گفت قنوج آب خوردن بیارد دختر قنوج پر آب آورد گفت دست این جوان برده دختر قنوج
 پیش جوان برد جوان قنوج از دست او گرفت و جان بجان او فرین سپرد و انتهی از نوادر تعانیست او شیخ محمد کاشانی
 این حاجب است بطور متعلق تا محبت غیر منصف نبندی از آن در آتش اکرام ایراد کرده که بزرگوار شاه که مال آسنا
 با وی ایامات کرد و پانصد گکه زمین بطریق بیورقال داشتی در وی بنجان سیر در آمد تا بنیاد گشت فریاد بر آورد
 میرا و را تو بر داد و دعا کرد او افعال حاسه بصر او را باز گردانید یکی از کفار جنیان بر دست وی بدوات اسلام
 شرف اندوز شده همیشه حاضر می بود و خدمت بجای آورد عمر گرانی از صد سال متجاوز بوده و جمال ایشان در شب
 جمعه سوم ماه رمضان ششاد اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبدالصمد سانی پوری از کمل اولیا و اکابر خلفاء شیخ سعد الدین خیر آبادی در کشف
 حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریقه پیر حضور و مجروحی زیست وی گفته راه درویشی راه
 مرگ است و خلق تبریر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله جلب رزق
 دانند و بزور و قبول خلق فریفته بمانند و ششاد در گذشت شیخ پاک تاریخ وفات است وی بر فقر که بعد از غنا
 حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر رفقای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب تو را
 نبود این غریب تا ازین مردان که با نیدی و پاپایه صبر و قناعت که رسانیدی و گاه گفتی ای باران شکر نعمت
 بار تعالی بر من در رخسار افزون تر است که نام من از فقر تو نگران کشیده در جریده فقر او مسکین ثبت کرد
 الدنيا ملعونه ملعون ما فيها الا ذکر الله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نمود و از شدت

فاقد و بینوائی نگر نیر و نرد سب

چیت دنیا خاکدان کت ویرانند
مخصه جاسی محنت آبادی ملاست خانند

هر لیشی ناسزائی ترک دنیا کی کند
سرفرازی رارسد دریا ولی مروانند

اورا چون عمر آخر رسید گفت آرزوی من آنست که وقت موت خوش بمانی این آید را در پرده کوری و حیت سر

که هر دو اند پرده های هندی است بخرانند آید این است رب قل انیتنی من الملائک و صلتنی من تاویل الاحادیث

فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخرة توفی مسلما و الحقنی بالصالحین تا در کلمه

توفی الخ جان بد هم میرزا او بگرامی قدس سره فرموده این ازان قبیل است که نظام الدین او لیا را پرده پودنی

بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پورینی بسیاری شنوند و خوش میکنند فرمود آری

روز میثاق تدای الست بر نگیم ازین پرده شنیده بودم انتمی گویم این گفت و شنیدند تا تم از کجا است چرت

و الله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفه شیخ صفی مذکور است سیاهی هیزمند بود تا گاه جز با غایت الهی در رسید او را

از آلائش دنیا بر اگر در این جهان حالت کند جاز به جانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بویست شیخ

صفی داد چون وفات او قریب رسید در فضایی مسجد گوری حفر کرد و بار و ستان حرمت و دل و در میان آورد

مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت با تمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجهان آفرین سپرد

و کان ذلک فی مشهد

شیخ عبدالقادر به ایونی جامع فنون و فضائل بود و نام اقران و امثال کسب کمالات نزد شیخ مبارک

و دیگر فضلا عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی است و اعتقاد خاص بخدمت شیخ داود داشت با فضیلت شیخ نظم

وسلیقه انشای فارسی و عربی داشت و در شیوه قناعت درستی و درستی متنازعی زیست اکثر شایخ و علماء

عصر خود را دریافت و صحبت داشت و منصب پیش امامی اکبر پادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و

ابو الفضل مصاحب ماند اما در تاریخ خود چنانکه بحال اینان نیز داشت در ترجمه شیخ فیضی ندست او بسیار میکند

و آخر زبان بحدت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق است العجب شد بعضی

هر چند بنین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغییر او ضلع و فساد مزاج آن نسبت به روز و هر خصوص

در مرض موت مرتفع شد و صحبت اتفاق انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه توجه در گاهی ایم که همه در سایه

انجا بفصل رسد الاخلاق و مانند بعضی بعضی در احوال المتقون انتهی و از جمله راست مزاجی های او این است
 که در قانع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت و از آنها کلمه صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب امیه
 نماند شنیدید بر مضمون آیه صدق پیرایه الیس لله بکاف عبدا عمل نمود جزا الله خیرا و هذا وصف مرکب
 یحاف فی الله لومة لائم و هو لا یتاق الا من بالله تقی او عارف تقی او صادق و فی یراقب الله سبحانه
 فی يومه و غدا قبل ان ینفخ الامر من یدک کتاب منتخب التواریخ او متداول است

سید صبغة المدین سید روح الله البروجی بروج از تواریخ گجرات احمد آباد است محرر بطور این مقام براریده
 وی از کمال خلاق و تلاذقه شیخ و حید الدین گجراتی است چندی در وطن با فاداة تحصیلین و امر معروف و نهی منکر
 اشتغال داشت نگاه شوق زیارت حرمین شهر یمن حرمه الله تعالی و انگیز شد و باین دولت کبری استعاض
 یافت و برگشت و باز با صوفیان دور و ایشان بگرا شده در کوه احد سکونت و زریه شیخ احمد شادوی از تلامذة
 اوست شیخ محمد عقیده کلی در کتاب لسان الزمان روح او بسیار کرده و نوشته له مصنفات منها کتاب الوصیة و
 رساله ارادة الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و مالایسع المرید ترکه کل ایوم من سب شیخ القوم قوی رحمة الله تعالی بالمدنیة
 خشنه و غیره بسیار و تیرک به

شاه کلیم المدحی دلبوی از مشایخ مشایخ متاخرین است در علوم عقلی و نقلی پایه بلند و در حقائق و معارف
 رتبه اربند داشت سلاطین کسب معارفی اشتغال داشتند حق تعالی او را به معاری قلوب انصاف بخشید عالم عالم
 دلمار با برستی است معمور گردانید و تمام حرمین شهر یمن ببرد و بنده است شیخ رحیمی مدنی دست جمعیت داد و بداد
 هند برگشت و در شاہجهان آباد در کتب حقائق و ترتیب از باب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام احد در
 سنگ تحریر کشید در سنگ به عالم قدس آرسید

سید طیب صاحب سجاده و خلف الصدق رابع میر عبد الواحد است در سنه متولد شد در آثار اکرام گفته
 وی ذات مقدسی است که اگر ثقلین با و از کفندی زبید و اگر زمین و زمان بر خود بالن میشاید صاحب مرآة المبتدین
 که معاصر اوست می طراز که امر و زقوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبه قطبیت و ابراهیت و آنچه
 قرآن گفتن در ذات او سوجه دست دولت مادر زاد دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله
 بعد کرامات ظاهر شده اند و از آن روز که شعور بمرساند نماز را بقصا بخواند و اگر وجود ایشان قبل ازین میشد
 در جسدین و سلف صاحبین میزدند امر و زکسی که ایام سلف را خواهد به بیند میر سید طیب را مشاهده کند من که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی بیاید و ولی و فقهی میشاید امر و زان زبان کثرتی
ایشان کند و کوردلی که حقیقت ایشان در یاد و فقهی که واقف مال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند
که آنچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند امروز وجود میر استحق
باجل طالبان مولی را از مبادی سلوک بمنتهای وصول رساند اتباع شامل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور
داشت و در آن عمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی آید و ریاضی کمال ایشان بود
همواره با فادای محملین پرداختی و با مردم را میامین تربیت بر صدر استادی نشانید کرم الله پیر شاه
لدا میفرمود اگر کسی خواهد ناکت ایر و روحی زمین به بیند میر را مشاهده کند یکی پدیدین او مشتاق شده آمد و شکلی
از مسائل توحید پرسید فرمود همین ازین مسئله خبر ندارم و از تصور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد مسائل پو انکند
چون مجلسی منقذی شد و خلوت دست داد مسائل را فرمود سخن فایده بارز از توان گفت طلالا آنچه میخواهی استفسار
کن در میان شیخ عبدالحق دهلوی و حضرت میر مجتبی و موردی عظیم بود در وقت نماز در انجمن قدس جلوه افروز گردید
و اراکمال تبعیت او اینکه در شهر رجب الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیار می بود نیز او را حاصل گشت
عمرش هفتاد و هشت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات است

شاه طیب بن سید نعمت الله بگامی پسر پیر هرد و عالم کامل و عارف کامل بود نزد میر آزاد در باره
پریمی نویسد که راقم الحروف آنکه کثر بجز صحبت با برکت سوار شد اند و خست پیر در ماضی خوانی صاحب فطرت
رضید سجایای مدنی بود انواع برکات از سیاهی مبارک می تانت در سگله رحمت حق پیوست شاه طیب
شاگرد پرست و حدیث از قطب الهدی بن سید مبارک شد که در خط عربی و فارسی او اگر چه طبعی است اما بسیار
شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهده آن نور بصیرتی افزاید و معرفت کتابت او نسخ خیرت عقول است
شرح ملا جامی را در یک هفته من اوله نالی آخزه نوشت و بجهت الحافظ را که کتابی است ضخیم در سیر نبوی در دست
و سه روز کتابت کرد در سه جانب زینت کرده افروزی شتافت میر آزاد را تاریخ وفاتش کریم و دهر
صکونانی به ذات التعیری یافت

سید محمود اصغر بن سید حسین غفر لطیفش بلکه بود در صورت انسان متوجه استعدادهای فضاکی سوری
و اشرفیات معنوی در قنوج نزد علمای آنجا کتب درسی گذراند و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاهی
سیر وطن کرد چه مسافت میان بگرام و قنوج پنج کوه است و در آنکه فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

شیخ نظامی و باطن کمال رساند و مرید میر عبد الواحد شد میر صیدیه محترمه خود را در ساک نزد شیخ او کشید وی تا دم
 آخر با نزد او گذراند و قدم از حجر بطاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر و علی کرد و زیارت خاک آسودگان
 حضرت انبیا فائز گشت به همت شیخ عبدالحق دلبوی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافت و طبع نمود و اوقات بیاید ^{تعالی}
 معمر داشت در عتبات با عالم روحانی پیوسته است میر آنداد چهار واسطه بوی میرسد.

میر سید حسین دلی و ان بگدا می جامع اصول و فروع علوم بود و در شاگردی و در زمان شیخ عبد العزیز بن
 شیخ حسن کمال سخن دلبوی است شیخ بار بار سب زبیر در مجمع عام فرمود رسید می هرمانتی که بار از جد شمار رسید
 سلامت نیاز شما کردید علماء و وقت اورا مجتهد زمانه می پنداشتند وی گفته چگونگی باشد جان کسیکه دینش بوس
 نفس او بود و پیشش گرد آوردی دنیا باشد نیک کردار است که از خلق گزیده بود و در عارفان از خلق بریده باشد
 او پیوسته در حق تعالی ملاحظه کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را امید است بی محایا بروی مردم
 کلام حق در زبان میرد حتی که خاندان و فرزندان بیع میگردند کارگر میشد و عاقبت داشت هر مردی که در
 دنیا یافت نشد روز سوم بخانه او میرفت و در آنجای می گفت هر چه قربت کم کنید خدمت نبوی است شوم
 اگر بخوبی تا زمان بر نقشه نه و آری باشد عمر بسیار زلفت تا زنده بود حالش همین بود و نیز در مجالس خاص عام نیز فرمود
 که او را در این برشته خدمت اندر چند مردم مزین میکردند که سادات بسیار اند از عبادت باز نخواهند آمد و نخستین
 آنهم حضرت است و با سید و نوادگانش خدمت میشد می نوشتند انوشیث آنها را نقل میکنند تا دم آخر این کلمه
 از زبانش جاری میشد این چنین است در و آة العبدین در آثار الکرام گفته قول او موافق نزد شیخ معنی الین
 این عرض است که در باب پیوسته و بعد از فتوحات که بیان نموده و شیخ این حجر یکی نیز در معاصران محرمه احادیث
 و قول عوامین باب نقل کرده و در سبب قاضی شهاب الدین جوهر پوری در کتاب العلام نیز همین است که در کتاب
 سبب از آن نقلی مانده و حقیر در این جهت در رساله سبب السعادات بتفصیل نوشته ام از آن محرمه
 که در این چندین روز در کتب با این زبانیه رفته و غریق وار به حشیش آویخته کن حق بخت و صدق و در سبب عدم دولت
 در این چندین روز در کتب با این زبانیه رفته و غریق وار به حشیش آویخته کن حق بخت و صدق و در سبب عدم دولت
 آن و صراحت در تجرد عاوی از علماء و مشایخ یعنی بخلیه محبت اهل بیت نبوت است که جبک الشیخی یعنی در صوم و اگر چنین
 باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعضی شیخ و بعضی خارجی و بعضی از عملا و بعضی دیگر بر طریقه دیگر و بعضی
 بگمان گشت با حضرت روزگار حکما درین و دنیا بر هم خورد و از خدا نعم

شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن بن طاهر دیوبندی پذیرش او را در سن مرید ساخت و در ویم سال گذشته
 از عالم رتت کرد وی خصوصاً عکرا از حاجی عبدالوهاب بخاری اخذ نمود و حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود
 از دنیا نرفتم تا او را مثل خود کردم خلیفه اکثر خانوادهاست بر جاده ارشاد بتنگ گشت و عمر با خلاق را سومی
 خفاق و عورت کرد و وقت رتت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوشنویس امان را فرمود که قرآن
 بخواند چون آیه نوح اوب الیه من حیل الیه سید عالم شوق غلبه کرد باز مافلا آیه هو الویل والاخر
 والظاهر الباطن وهو کل شیء علیه نزلت شرفه ذوق بهم رسید چون آیه سبحان رب العزیز عما یصفون
 و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین خواند و دست بر روی شکوی فرود آورد و بر سینه میخورد
 بر دو جان بجایان تسلیم نمود تا نیت او است و چهار روز است او را بجهت حاجی می نماند عتاش بی علم غایب بود اکثر
 مرتبه آن را می چنانچه پیغمبر را واجب است انما یزهد الناس انما یزهد الله است از غرض است اینهای کرامات چند با آنحضرت
 صلوات بر او باد و وفات حاصل کرد و شکستگی نفسی بعدین داشت که هرگز خود را اعتبار ننماید و هر کس اعتراض کردی
 گریه است از غیرت دین وی گفته بر پیروی را خدا میگان ازین مملکت آن کن با مظلومین واجب است و همه گفته اند و از آن
 حتی یک کلمه توان گفت و آن از خود نیست باشد و جمله خود او نیست نبوی خود کرد و بود و افتاد و افتاد با خاندان
 نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفا او همه صاحب خود و کرامت شدند بر همه فغان فغان آن کوشش عبد القادر بود
 صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بود عبد القادر میفرماید هر روز با ستفاده و استفاضه بعضی کتب تصوف نزد شیخ
 می رفتم اوقات دست بهم رسید او که بجز زبان ذوق آنرا بیان نایم و بطوری از آن کلمات و نشان نیت گرفته ام که است
 از آن گذشت و هنوز ملاوت آن از دل نمی رود در ششمه وفات کرد قضی شعبه تاریخ اوست

شیخ او همین معروفه بشیخ الاسلام فرزند حاجی مبارک قنوجی است که از اکیل او ایام مصر بودند به حاجی نمی میشود
 بخواجه عثمان برونی شیخ ادبین از افاضل خلفا شیخ مبارک سزایوبی است مقتدای عمده و منتهی شهر بود در روز وفات
 و حفظ شرافت و حال و قانع طلب ظاهری و باطنی نظیر نداشت ملا محمد فرامی که از شاگردان رشید ملا احمد جنبی بود
 بعضی که در هندستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته در ویش با کاف خرافت شرع آنست که پس از کردن
 بشیمان شود یعنی چاکاری کند که بعد از آن بشیانی ناسل کند شخصی از او پرسید که فاضلین ملاعات کدام است گفت: ملا خطه بود
 در جمیع اوقات روح

شیخ ابوالمعانی بنون پسر شیخ ابوالعالی بلا مین شیخ ادبین مذکور است کلام بعد از بروا شد و از حسان بخانش

دل استع میگردانست بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایم رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک آن بود
 که مینه شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن شروع کرد و نوعی آواز در تقرب خواند که پادشاه راقی دست
 داد و استدعا اعاده نمود فبث ثانی در قرارت دیگر خواند پادشاه خیلی مظلوم گشت و قرینه در مدد معاش حمت
 فرمود وی در آخر سیات فرزند خود شیخ صوفی را بر جای خود نشاندهی سلسله خود را بر وی حسن گاه داشت فرزند
 شیخ عبدالجلیل قدس سره را میر آزاد ادراک نمود و جسم الله تعالی

مخدوم رکن الدین بگرامی دانای حقائق کونی و الهی است و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی
 با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان در طلب ابومیانی وصل مداوا میکرد برادرزاده و مرید و خلیفه
 شیخ الهدیه خیر آبادی است که مناقب او را مورخان روزگار اجمالاً و تفصیلاً گزارش نموده اند و سلسله
 معاصرین اسب سنان است

شیخ عبدالعزیز سید عمر جلی نسب او بر زاده واسطه شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره هفتی میشود خرقد از پدر
 پوشیده و اکثرین از شیخ کبار هندوستان را در یافت و بر فاقست شیخ سلیم چشتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت
 حرمین محترمین اند وقت و عثمان جانب هند عطف نمود و در موضع بعد از من توابع دلی طرح اقامت انداخت هر وقت
 با وضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد تجاوز بود در سنه ۱۰۳۰ بنزد نگاه اخروی خراسید

شاه رکن الدین معروف پادشاه اتاولی نیر محمد و رکن الدین است از عقلا مجانبین بود صاحب جذبه قوس و
 نفس گیر است هر چه زیادهانش میگردد حکم قصاص مبرم داشت همواره در دلق درویشان مستانه میگشت خرق
 عادات بسیار از او سرزد بدست لایق گشت

سید قاسم سرار از سادات بخاری الاصل بگرام است مرید سید تاج الدین حمزه نشین پیر و شهنشیر میخانه عرفان
 بود و با ذرات طریق و ادارت رتبع اشتغال داشت مخوان بسیار بقیح گردانی او دماغ رسانیدند و در امر از غیاب
 خود می افشاند سید تاج الدین فرمود قاسم سرار مرآة این ملک است گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که در باره
 شیخ سرت الدین عثمان اودی فرمود عثمان آئینه هندوستان است تواند بود که غنی این قول آن باشد که کشف از
 عالم ملک و ملکوت در هند از وجود صفای تجلی وی حاصل میشود مثل جام جم و آئینه سکندر که بعضی اسرائیل عالم
 از آنها منکشف می شد یا آنکه حضرت حج علی و علا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آئینه است که جمال
 باکمال خود در آن آئینه مشاهده میکنند و خود را در آن منظر تجلی یافته میسود میدهد قاله اسید از اوج بحر سلطوره گوید عفا الله